**یاد و یادبودها: ترجمه خسی در میقات آل احمد به زبان انگلیسی**

**عدل، محمد رضا**

"خسی در میقات‏"توسط جان گرین به زبان انگلیسی ترجمه شده است و مایکل‏ هیلمن مقدمه‏ای دربارهء کتاب و آل احمد نوشته است.این مقالهء معرفی ترجمهء انگلیسی‏"خسی در میقات‏"است که در نشریهء"نیویورک تایمز"منتشر شده است.

جلال آل احمد(1969-1923)،یکی از نویسندگان و منتقدان برجسته‏ی ایرانی، در اوایل آوریل 1964 به سفر حج رفت.سه هفته‏ای پس از این تاریخ،با پایی مجروح و یادداشتهای روزانه‏ی این سفر به تهران بازگشت و همین یادداشتهاست که اینک برای‏ نخستین بار به زبان انگلیسی منتشر می‏شود و یکی از بهترین کتابهای اوست.

چرا آل احمد،مردی شکاک که سابقا عضو حزب توده‏ای ایران بوده است،به سفر حج می‏رود؟خود او بارها این پرسش را مطرح می‏کند.برادر ارشدش که مردی روحانی، انقلابی،و نماینده‏ی رهبر مذهبی شیعه،آیت الله محمد حسین بروجردی بود،در مدینه‏ شهید شد و در همانجا به خاک سپرده شد.او برای زیارت قبر برادرش به آنجا می‏رود. و نیز با اعضای دیگر خانواده‏اش که برای ادای فرایض دینی به آنجا می‏روند،همراهی‏ می‏کند.اما هیچ‏یک از این دلایل به مسئله‏ای که او پیش می‏کشد پاسخ نمی‏گوید. می‏نویسد:"آخر به این سفر آمده‏ای که چه کنی؟زیارت؟عبادت؟تماشا؟..."

او این هر سه کار را می‏کند و مدام یادداشت برمی‏دارد.حاصل کارش گزاره‏ی‏ روشن و جذابی‏ست از تجربه‏ی سفر حج که نشان می‏دهد چرا"سفرنامه‏"از سده یازدهم‏ تا به امروز به صورت نوع ادبی عمده‏ای در ادبیات فارسی به جا مانده است.

آل احمد پس از رسیدن به مدینه،بلافاصله به انتقاد می‏گشاید و احساس‏ تنهایی و جداماندگی می‏کند."به راحتی می‏شود با مردم بود و نبود."از سروصدا، کثافت،شلوغی،هرج‏ومرج و نقصان خدمات برآشفته می‏شود و همه‏ی این مشاهدات او را به این نتیجه می‏رساند که‏"چاره‏ای نیست جز بین المللی کردن این مشاهد.مکه و مدینه و عرفات و منی.و ادارهء آنها را در اختیار هیئت مشترکی از ممالک مسلمان‏ گذاشتن و از اختیار عرب سعودی درآوردن."

با این همه،همین جاست که نیت شخصی او راهی به مقصود می‏برد.در پاسخ به‏ مردی که می‏پرسد چرا او که شیعه است،در جوار مسلمانان سنی نماز می‏گزارد،می‏گوید: "آقا جان،ما آمده‏ایم اینجا که خودمان را در اجتماع گم کنیم.نیامده‏ایم به تشخص و انفراد و انزوا."

ولی تازه وقتی که به مکه می‏رسد و"سعی‏"میان صفا و مروه را به‏جا می‏آورد،"گم‏ شدن عظیم فرد در جمع‏"را کاملا تجربه می‏کند.اینجاست که بی‏خود و"رها شده‏" در میان جمع،به‏"مقابلهء مداوم با چشمها"رانده می‏شود:"نه چشم،بلکه‏ وجدان‏های برهنه.یا وجدان‏هایی در آستانهء چشمخانه‏ها نشسته و به انتظار فرمان که‏ بگریزند.و مگر می‏توانی بیش از یک لحظه به این چشمها بنگری؟تا امروز گمان می‏کردم‏ فقط در چشم خورشید است که نمی‏توان نگریست.اما امروز دیدم که به این دریای چشم‏ هم نمی‏توان..."و آنگاه،مقابله با خود:"این خود،اگرنه به عنوان ذره‏ای که‏ جماعتی را می‏سازد،حتی خود هم نیست،اصلا هیچ است."

"گم شدن عظیم فرد در جمع‏"هیچ‏گاه برای آل احمد به صورت یک تجربه‏ی‏ مذهبی درنمی‏آید.اگر این‏"خود"موقتا در مکه گم می‏شود،در منا بار دیگر حضرو دارد-شهر کوچکی میان مکه و عرفات:"تمام خیابانهای منتهی‏شونده به مسلخ، پوشیده از لاشه‏هیا ناقص."بوی گند لاشه‏های قربانی حال نویسنده را به‏هم می‏زند: "حج به صورت فعلی یک بدویت موتوریزه است."

بر سر راه بازگشت،توقف دیگری در مکه،مدینه و جده دارد،و آنچه با خود باز می‏آورد دفتر یادداشتش است."نمی‏دانم اگر مصاحبت این دفتر نبود درین سفر چه‏ می‏گذشت."نوشتن-و همین کار هم در سفر حج از نظر بعضی از افراد نارواست- "خود"او را حفظ می‏کند و سرپا نگهش می‏دارد،روندی که در یادداشتهای واپسینش‏ در اثنای پرواز به سمت تهران تایید شده است:"من درین سفر بیشتر به جستجوی‏ برادرم بودم-و همهء آن برادران دیگر-تا به جستجوی خدا.(که خدا برای آن‏که به‏ او معتقد است همه جا هست.)"